

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سیزده ساله‌ها

خاطراتی از رزمندگان نوجوان

خاطراتی از  
رزمندگان  
نوجوان  
هادی شیرازی



### تقدیم به :

تمامی قهرمانان و نوجوانانی که در هشت  
سال دفاع مقدس به بلوغی خونین دست  
یافتند، مخصوصاً شهیدان نوجوانی که  
سال‌ها، گمنام، در کربلای ایران مدفون  
بوده‌اند. شهید سعید طوقانی، شهید ابراهیم  
تباشیر، شهید کاظم حیدری حبیبی، شهید  
محمد تشانی، شهید خلیل درویشی و شهید  
غلامعلی عبداللهی ...

فهرست

عزیمت به سوی جهاد	۴۲	مقدمه :	۱۵
من به شما ثابت می‌کنم	۴۲	فصل یکم:	۱۷
قطعه ۲۴	۴۴	<b>آماده‌ی شهادت</b>	
شکار عراقی‌ها	۴۵	حکایتی از امتحان الهی	
عزم پولادین	۴۵	حضرت اسماعیل ذبیح الله	
سبکبال در آتش (روایتی دیگر	۴۶	علیه السلام	
از حماسه شهید فهمیده)		اسماعیل ...	۲۰
مادر شهید سیزده ساله	۴۷	اسماعیل، آماده برای شهادت	۲۲
شهادت طلبی	۴۸	فصل دوم:	۲۵
فصل چهارم:	۵۱	<b>سرباز سیزده ساله‌ی</b>	
<b>سقای کربلای</b>		<b>حسین علیه السلام</b>	
<b>خرمشهر</b>		توسلی بر اسوه‌ی نوجوانان	
روایاتی از حضور شهید بهنام		حضرت قاسم بن الحسن	
محمدی راد در خرمشهر		علیهما السلام	
گلبرگ شقایق :	۵۳	اسوه و الگو	۲۷
دوباره فرار کرد!	۵۴	عشق به شهادت	۲۸
بهشت	۵۴	عاشورا	۳۱
مگر خبر نداری؟	۵۵	شهادت	۳۴
موهای آشفته	۵۵	فصل سوم:	۳۷
شناسایی	۵۶	<b>رهبر سیزده ساله</b>	
نارنجك	۵۶	روایاتی از قهرمان خرمشهر،	
تازن نگیری، به بهشت	۵۷	شهید محمدحسین فهمیده	
نمی‌ری!		گلبرگ شقایق:	۳۹
سقای کوچک کربلای	۶۱	به یاد رهبر سیزده ۱۳ ساله	۴۰
خرمشهر		۱۵ روز غیبت	۴۱
همه مدافعان، بی تاب اویند.	۶۱		

۸۷ | فصل هفتم:

## پهلوان کوچک

به یاد پهلوان شهید، سعید  
طوقانی

| ۸۸

۸۹ | گلبرگ شقایق:

۹۰ | بهانه

۹۱ | چهار میل

۹۲ | روحی که جا ماند.

۹۲ | زورخانه

۹۳ | رو به آسمان

۹۵ | فصل هشتم:

## زمزمه‌ی یا حسین

به یاد شهید محمد حسین

ذوالفقاری شورک

۹۷ | گلبرگ شقایق:

۹۸ | من باید برگردم.

۹۹ | یک بسیجی

۹۹ | اولاً بچه صدامه ...

۱۰۳ | زمزمه‌ی یا حسین

۱۰۵ | فصل نهم:

## از قبیله خورشید

به یاد شهید دریا دل، ابراهیم

تباشیر

۱۰۷ | گلبرگ شقایق:

۱۰۸ | تنها سیزده سال داشت.

۶۲ | ترکش کوچک

۶۵ | تا آخرین نفس

۶۷ | فصل پنجم:

## دل تنگ آغوش خدا

روایاتی کوتاه از رشادت

شهیده سهام خیام

۶۹ | گلبرگ شقایق:

۷۰ | بگذار مرا بکشند!

۷۱ | پرتاب سنگ

۷۲ | الیوم اموت!

۷۲ | دل تنگ آغوش خدا

۷۳ | خون سرخ

۷۴ | اعجاز

۷۷ | فصل ششم:

## شهردار زبیدات

روایاتی از حضور شهید مهرداد

عزیز اللهی

در جبهه‌های جنوب

۷۹ | گلبرگ شقایق:

۸۱ | من باید بروم ...

۸۱ | شهردار زبیدات

۸۲ | خواهش می‌کنم امام را دعا

کنید

۸۴ | ما فقط وسیله بودیم

۸۶ | بوسه بردستان امام

- ۱۰۸ | قاب عکس
- ۱۰۹ | از جلو نظام
- ۱۱۰ | تعبیر خواب
- ۱۱۰ | خدایا شکر
- ۱۱۱ | ۱۶ سال انتظار
- ۱۱۳ | فصل دهم:
- لاله‌ی سرخ**
- گوشه‌ای از زندگانی عارف  
نوجوان،
- شهید کاظم حیدری حبیبی
- ۱۱۵ | گلبرگ شقایق
- ۱۱۶ | آرامش در دعا
- ۱۱۷ | لاله
- ۱۱۷ | نشانی از شقایق
- ۱۱۸ | رؤیای صادقه
- ۱۱۹ | فصل یازدهم:
- بوی عطر گل یاس**
- روایاتی از حضور قاسم‌های  
خمینی کبیر
- ۱۳ ساله‌های دفاع مقدس در  
جبهه
- ۱۲۱ | پروانه‌ی عاشق
- ۱۲۲ | فراموش نکن چه گفتم!
- ۱۲۴ | روحیه
- ۱۲۵ | سید کوچولوی دسته‌ی ما
- ۱۲۷ | خدا قوت آقا سید
- ۱۲۸ | این آمده، ما را اسیر گرفته!
- ۱۳۰ | منو از آرزویم جدا نکنید.
- ۱۳۲ | اولین بار است که آمده ...
- ۱۳۳ | ذکر خدا
- ۱۳۳ | اعزام
- ۱۳۴ | پنج سانتی
- ۱۳۴ | لباس بسیجی
- ۱۳۴ | آقا قطع کن، قطع کن!
- ۱۳۶ | می‌خواستم از خنده بترکم!
- ۱۳۶ | هدیه‌ی کوچک
- ۱۳۶ | اضافه کردن دندان
- ۱۳۷ | خودمونو می‌اندازیم پایین
- ۱۳۷ | تو هم برو!
- ۱۳۸ | دیگه تکرار نمی‌شه
- ۱۳۹ | نری بگی فلانی حالیش  
نبود!
- ۱۳۹ | حالا چه وقت استراحت  
بچه‌ها؟
- ۱۴۰ | این‌ها نو اند
- ۱۴۰ | باید بسوزم اما اسیر نشوم!
- ۱۴۱ | شوق
- ۱۴۱ | انتقام خون دوستان شهیدم
- ۱۴۲ | مرد
- ۱۴۲ | لفل
- ۱۴۳ | همین مهد کودکی‌ها
- ۱۴۳ | درست مثل بستن شکلات

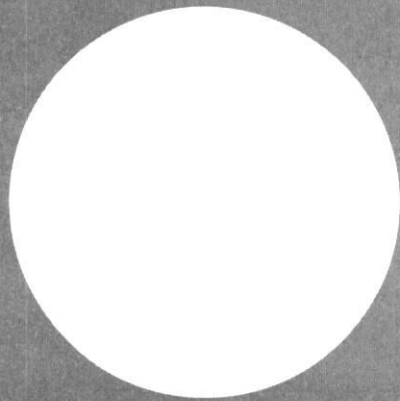


صدای گریه	۱۶۵	اشک شوقی که به گریه	۱۴۴
روحی بزرگ در جسمی	۱۶۵	مبدل شد.	
کوچک		۱۴۶   وضوی بی نماز!	
فرصت طلب	۱۶۷	۱۴۸   نوجوان معصوم	
بادکنک	۱۶۸	۱۴۸   دانشگاه جبهه	
لنگ دمپایی	۱۶۹	۱۴۹   پوتین	
جنگ تمیز	۱۷۰	۱۵۰   قطار ...	
تحفه	۱۷۲	۱۵۰   جمال !	
سجده	۱۷۴	۱۵۲   امضاء	
نماز بسیجی	۱۷۵	۱۵۳   بلندگو	
صلوات آباد	۱۷۶	۱۵۳   استامبولی	
محسن چریک	۱۷۸	۱۵۳   جگر شیرنداری سفر عشق	
باورمان نمی شد.	۱۷۹	مرو!	
خوشا به سعادتتان	۱۸۰	۱۵۴   میدان مین	
من رفتنی هستم	۱۸۱	۱۵۵   توی بیمارستان، آقای	
من برای شهید شدن آمده	۱۸۲	خامنه ای هم گریه کرد!	
بودم.		۱۵۶   پرچم جمهوری اسلامی	
آن سه نوجوان	۱۸۲	ایران	
اولین اعزام	۱۸۳	۱۵۸   دست	
یا زهرا ...	۱۸۴	۱۵۹   بی سیم چی	
کاکوی سیزده ساله	۱۸۷	۱۶۰   شفاعت	
جلیل	۱۸۸	۱۶۰   حین اذان صبح ...	
مثل قاسم	۱۸۹	۱۶۱   دفتر انشاء	
بوی عطر گل یاس	۱۹۰	۱۶۲   خاطرت جمع	
		۱۶۳   کفن	
		۱۶۴   هم طراز تفنگ	

چند روز باقیمانده ...	۲۲۷
پاسداری	۲۲۸
باکی نداریم	۲۲۹
لیبیک به امام	۲۳۰
برایم جامه‌ی سیاه نپوش	۲۳۱
دوست دارم تکه تکه شوم.	۲۳۲
افتخار شهادت	۲۳۳
امام را دعا کنید.	۲۳۴
گریه، برای مظلومیت امام حسین	۲۳۵
نگذارید امام عزیزمان تنها بماند	۲۳۷
الهی رضاً برضائک ...	۲۳۸
سرباز انقلاب ...	۲۳۹
هدف بزرگ	۲۴۰
حسین وار شهید می شوم	۲۴۱
راه امام ...	۲۴۲
مرگ مؤمن، مرگ کافر	۲۴۲
راه شهدا ...	۲۴۳
<b>صحنه‌هایی از حضور</b>	<b>۲۴۵</b>
تصاویری از حضور دلاور مردان نوجوان در جبهه‌های جنگ	
<b>فهرست منابع و مآخذ</b>	<b>۲۵۷</b>

<b>۱۹۳   فصل دوازدهم:</b>	<b>شب ملکوتی</b>
خاطراتی از اسارت بزرگ مردان نوجوان	
۱۹۵   دیدار با صدام	
۲۰۱   تفاوت با بچه‌های آلمانی و عراقی	
۲۰۳   کوتاه نمی‌آمدیم	
۲۰۴   قبول نکردم.	
۲۰۴   هر چیز که رهبرمان بگوید درست است.	
۲۰۷   ما رهبر داریم	
۲۰۷   جواب دندان شکن	
۲۰۸   امیر عشق	
۲۱۲   بدون قلب هرگز	
۲۱۳   شب ملکوتی	
<b>۲۱۷   فصل سیزدهم:</b>	<b>مداد سرخ</b>
گوشه‌هایی از وصایای شهدای سیزده ساله	
۲۱۹   به ما خیانت می‌شود...	
۲۲۰   تمسک به حبل متین	
۲۲۱   ظهور امام زمان در این مملکت است.	
۲۲۴   عاشق خدا	
۲۲۶   پیمان شکن نباشید.	





## مقدمه :

روزگاری این کره‌ی خاکی شاهد مردانی بود که از پس هزار و اندی سال دوباره متولد شده‌اند. مردانی که به حق، یاران آخر الزمانی حسین فاطمه علیها السلام بودند.

شهادت آرزویی بود که همه‌ی مردان عاشق خدا را به امید وصال، به جبهه‌ها کشاند. عشقی که هنوز نیز می‌توان در برخی از مردان جامانده از آن قافله مشاهده کرد.

شهادت راهی است که تمام اهداف را می‌توان با آن دست یافتنی کرد. هدفی فراتر از آنچه این ذهن خاکی می‌پندارد. همان که حبیب بن مظاهر و قاسم و علی اکبر را در کنار هم و در پشت سر امامشان قرار داد.

همان اهداف مقدس که جوان و پیر و نوجوان را در کربلای ایران گرد



هم آورد تا در زیر غلَمِ خمینی سینه سپر کرده، برای امامشان جان خود را فدا نمایند.

شاید بتوان برای جوان و پیر دلیلی را آورد و توجیه این هدف را برای او عقلایی دانست ولی آیا نوجوانی که هنوز خدا او را مکلف به تکلیف نکرده، چه شده است که ناله جانکاهش در بارگاه الهی شنیده می شود؟!

چه شده که نوجوان سیزده ساله‌ای که در کوچه پس کوچه‌های شهر، به دنبال بازی است؛ با صدای شیپور جنگ، به میدان می‌رود و تفنگ به دست می‌گیرد و چنان هدفش را بیان می‌کند که تو گویی که نسل‌ها و قرن‌ها تجربه در پس این جسم کوچک نهفته. روحی بزرگ در کالبدی کوچک.

جنگ ما اثبات کرد که روح مردان این سرزمین چه وسعتی دارد. وسعتی به گستره‌ی تاریخ ...

سیزده ساله‌ها؛ حکایتی است از نبرد و حماسه آفرینی نوجوانانی که هنوز طعم تکلیف را نچشیده بودند ولی به بهترین نحو، تکلیف خود را ادا کردند و بلوغشان با رسیدن به شهادت بود، بلوغ خونین ...

سیزده ساله‌ها؛ روایاتی است از حضور قاسم‌های خمینی کبیر، بزرگ مردانی که به جایی رسیدند که رهبرشان آنان را رهبر نامید.